

دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی جلسه ۸، دین و انقلاب آمریکا

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

ما شروع می‌کنیم. قبل از شروع، فقط چند نکته را می‌گویم و سپس به طرح کلی خود می‌رسیم. ما در مورد پدران بنیانگذار و برداشته‌های مذهبی آنها صحبت کرده‌ایم.

چند روز پیش سعی کردم این استدلال را مطرح کنم که آنها، فکر می‌کنم بیشترشان، از آن دسته از کسانی که در هر صورت، تغییردهنده‌ها و شکل‌دهنده‌ها بودند، دئیست بودند. آنها دئیست نبودند. آنها چیزی نبودند. که ما آنها را مسیحیان انجیلی بنامیم، اما باید این را رد کرد.

شما اینطور نمی‌بینید. اگر پدران بنیانگذار را به شکل دیگری درک می‌کنید، باید در مورد آن صحبت کنید. این واقعاً خیلی مهم است و ما باید در مورد آن بحث کنیم.

آرون، حق با توست. یک نکته از آن روز که شاید به اندازه کافی روشن نکردیم این است که شکی نیست. با این حال، شما به پدران بنیانگذار نگاه می‌کنید و به هر حال به اسناد و آنچه اسناد می‌گویند نگاه می‌کنید، شکی نیست که یک چارچوب اخلاقی، اعتقادی، یهودی-مسیحی برای همه اینها وجود داشته است. حالا، آنها از زبانی که پیوریتن‌ها اگر کشوری را تأسیس می‌کردند استفاده می‌کردند، یا از زبانی که زائران یا راجر ویلیامز اگر کشوری را تأسیس می‌کردند استفاده نمی‌کردند، استفاده نکردند، اما شکی نیست که یک چارچوب اخلاقی، اعتقادی، یهودی-مسیحی و نوعی پایه برای همه اینها وجود دارد.

شکی در این نیست. حالا، تلاش‌هایی برای از بین بردن آن چارچوب اخلاقی و معنوی در زندگی و فرهنگ آمریکایی صورت گرفته است. شکی در این نیست.

مارتین مارتی، یک متکلم و مورخ کلیسای مشهور در دانشگاه شیکاگو، به نوعی چالش‌برانگیز بود. این مربوط به چند سال پیش است، اما او به نوعی آنچه مردم می‌گفتند را به چالش می‌کشید: او، ما واقعاً چارچوب، پایه و اساس یهودی-مسیحی و غیره نداریم، و آنچه او گفت این است که شما باید مردم آمریکا را لوبوتومی کنید تا از شر آن نوع چارچوب یهودی-مسیحی که در زندگی مشترک خود با هم زندگی می‌کنیم خلاص شوید. شما باید لوبوتومی کنید، و باید نیمی از مغز آنها یا تمام مغزشان را قطع کنید تا آنها را متقاعد کنید که به نوعی هیچ پایه یا زندگی مشترکی از نوع یهودی-مسیحی وجود ندارد. این درست است.

این بخشی از فرهنگ ماست. بخشی از دین مدنی ماست. شکی در این نیست، و شاید ما روی آن تأکید نکردیم، یا شاید من اصلاً چند روز پیش روی آن تأکید نکردم، اما تقریباً همین‌جا تمام شد.

ما الان وسط این بحث هستیم، اما آرون، سوالی داشتی. آره. باشه، درسته.

بسیاری از این مسیحیان در مورد اینکه چگونه باید به یکی از آنها برگردیم صحبت می‌کنند، بنابراین من فقط کنجکاو بودم که نظر شما در مورد اینکه آیا این درست است یا آنچه آنها می‌گویند چیست. آیا آنها به نوعی به آن اشاره می‌کنند یا نه؟ من فکر می‌کنم آنها درست می‌گویند. منظورم این است که من فکر می‌کنم یک بنیاد یهودی-مسیحی وجود دارد که ما داریم، و مطمئن نیستم که باید به آن برگردیم، اما باید بحث بیشتری در مورد آن داشته باشیم، و همانطور که مارتین مارتی گفت، اگر می‌خواهید سعی کنید آن را کنار بگذارید، اگر می‌خواهید وانمود کنید که می‌توانید نوعی خیر عمومی در آمریکا ایجاد کنید بدون اینکه واقعاً آن را جدی بگیرید و همچنان مؤثر باشد، باید مردم آمریکا را لوبوتومی کنید، شکی در این مورد نیست. با این حال، اگر آنها به

جنگ انقلابی و آنچه از آن بیرون آمد، از نظر تأسیس کشور و همه چیز، نگاه می‌کنند، اگر به آن به عنوان یک زمان و رویداد مذهبی بسیار انجیلی نگاه می‌کنند، پس من باید آنها را در این مورد به چالش بکشم.

در واقع، ما در مورد حضور در کلیسا در زمان انقلاب صحبت خواهیم کرد؛ در بعضی جاها، این حضور کاملاً، کاهش یافت زیرا مردم بیشتر به رویدادهای سیاسی علاقه داشتند تا زندگی سیاسی و زندگی مذهبی. بنابراین اگر آنها به نوعی دوران طلایی نگاه می‌کنند، و ما قبلاً آن را داشتیم، دیگر آن را نداریم، فکر می‌کنم ارزش یک چالش و بحث را دارد. بنابراین، می‌دانید، ما در میانه گفتگو هستیم، پس قلب‌هایتان را برکت دهید.

بسیار خوب، به سفرمان ادامه می‌دهیم. اگر کمی باشد، من در صفحه ۱۳ برنامه درسی هستم و به درس پنجم، دین در انقلاب آمریکا، رسیده‌ایم. ما در مورد دئیس صحبت کردیم؛ در مورد پدران بنیانگذار صحبت واکنش کلیساها، صحبت کنیم، C کردیم و حالا باید در مورد

خوب، واکنش کلیساها، و من قصد دارم مقدمه‌ای در این مورد ارائه دهم، و سپس به کلیساهای مختلفی که در طول جنگ انقلابی واقعاً مهم بودند و نحوه شکل‌گیری آنها در آن زمان نگاهی خواهیم انداخت. من به مهم‌ترین آنها نگاهی خواهم انداخت. خوب، حالا، کلمه‌ای که می‌خواهم در این مورد، در این مقدمه‌ی شماره یک، استفاده کنم، کلمه‌ی آزادی مذهبی است.

آزادی مذهبی به مشخصه اصلی چیزی تبدیل می‌شود که ما به آن توجه داریم، یعنی مسیحیت در زندگی عمومی آمریکا، اما آزادی مذهبی به مشخصه اصلی این تبدیل می‌شود. حالا، ما چگونه به آزادی مذهبی دست یافتیم؟ چگونه، این به عنوان نوعی مشخصه مسیحیت آمریکایی به وجود آمد؟ خوب، می‌خواهم چند نکته در مورد آن ذکر کنم. خوب، و این همه از طریق مقدمه شماره یک در اینجا است.

خوب، اولین چیزی که به اعطای آزادی مذهبی کمک کرد چیزی بود که ما بارها گفته‌ایم، اما دلیلش گروه‌های مذهبی بسیار زیاد بود که در زمان انقلاب اینجا بودند. کلیساهای مذهبی متعدد و فرقه‌های مذهبی متعددی وجود داشت. بنابراین این بدان معنا بود که تعدد فرقه‌های مذهبی در واقع مانعی بود بر سر راه تبدیل شدن هر فرقه‌ای به نوعی فرقه دولتی.

بنابراین، با وجود این همه فرقه‌های مختلف که در اطراف ما وجود دارند و شکوفا می‌شوند، بسیاری از آنها در حال شکوفایی هستند، این مانعی است که یکی از آنها غالب شود. بنابراین، قرار نبود این اتفاق در زندگی عمومی آمریکا بیفتد، و نیفتاد. پس این اولین مورد است.

بنابراین، دومین چیزی که به نوعی به آن اشاره کردیم، فاصله عظیم بین کلیساهای اروپایی و دنیای جدید است. بنابراین، آن اقیانوس عظیم که کلیساهای اروپایی را از دنیای جدید جدا می‌کرد، به این معنی بود که آن کلیساهای اروپایی نمی‌توانستند تسلط خود را بر فرقه‌های این دنیای جدید حفظ کنند. آنها توانایی یا قدرت انجام این کار را نداشتند.

خوب، این مورد دوم است که به نوعی به ادامه‌ی این آزادی مذهبی کمک می‌کند. نکته‌ی سوم، وسعت قاره‌ای است که تازه کشف شده است که این قاره‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم چقدر عظیم است. خوب، و آن وسعت، همانطور که به سمت غرب و جنوب حرکت می‌کنید، این وسعت به این معنی است که یک فرقه قرار نیست آنچه را که هنگام حرکت به سمت غرب یا جنوب اتفاق می‌افتد کنترل کند.

این غیرممکن خواهد بود. بسیار خوب، چیز دیگری که این آزادی مذهبی را ممکن ساخت، تمایل واقعی به رفاه اقتصادی در این دنیا، در این دنیای جدید بود. این افراد فقط نوع کاملاً جدیدی از زندگی و فرهنگ سیاسی را بنا نمی‌گذاشتند.

آنها همچنین آشکارا در حال ایجاد یک اقتصاد جدید نیز بودند. حال، با آن میل به یک زندگی اقتصادی جدید و همچنین یک زندگی اقتصادی مرفه، تفاوت‌های مذهبی در نیروی کار نادیده گرفته می‌شد. همه می‌توانستند به نیروی کار بپیوندند، و چه شما یک فرد مذهبی باشید یا یک فرد مسیحی یا یک فرد یهودی یا یک غیر مسیحی یا متعلق به این فرقه یا آن فرقه، فرقی نمی‌کرد زیرا نوعی خیر اقتصادی مشترک وجود دارد که ما در اینجا در دنیای جدید سعی در دستیابی به آن داریم.

و بنابراین، آنها خوشحال بودند که به نوعی از تفاوت‌های مذهبی در آنجا چشم‌پوشی کنند. نکته دیگری که در رابطه با این آزادی مذهبی در حال رخ دادن است، این است که در انگلستان، که برخی از این سرزمین‌ها را کنترل می‌کند، تحمل بیشتری وجود دارد. در انگلستان، تحمل بیشتری در حال وقوع بود که مفید است زیرا بریتانیایی‌ها هنوز چنین کنترلی داشتند.

خب، بدیهی است که بالاخره بعضی از شما ممکن است اصالتاً بریتانیایی باشید. من هم همینطور، اما بالاخره آنها را دور انداختیم، البته. اما به همین دلیل، این یک مثال است.

وقتی ما داشتیم پیوریتن‌ها را در میدان بوستون اعدام می‌کردیم، بخشی از دلیلی که پیوریتن‌ها دیگر در میدان بوستون اعدام نکردند، به خاطر شاه چارلز دوم بود. در زمان شاه چارلز دوم، قانونی به نام «تسامح» در انگلستان تصویب شد. و اساساً، شاه چارلز دوم گفت که دیگر این اتفاق در مستعمرات ما نخواهد افتاد.

البته، آن [موضوع] به قبل از کل جنگ انقلاب آمریکا برمی‌گردد. اما این نوع رو به رشد از تحمل [مذهبی] نیز وارد زندگی عمومی آمریکایی‌ها شده است. نکته دیگری که به این آزادی مذهبی کمک کرد، گروه‌هایی از چیزی بود که ما آن را جناح چپ اصلاحات و جناح چپ پیوریتن‌ها می‌نامیم.

خب. و خب، آنها اینجا دارند شکوفا می‌شوند. حالا، وقتی از جناح چپ اصلاحات یا جناح چپ پیوریتن‌ها صحبت می‌کنیم، منظورمان چیست؟ منظورمان جنبه‌ی رادیکال‌تر اصلاحات یا جنبه‌ی رادیکال‌تر زندگی پیوریتن‌ها و مذهب پیوریتن است.

بنابراین، افرادی که در جناح چپ اصلاحات مذهبی بودند، شاید افرادی بودند؛ ما قبلاً از دانکرهای آلمانی نام بردیم. دانکرها را به خاطر دارید؟ آنها فرقه‌ای در جناح چپ اصلاحات مذهبی یا منونایت‌ها بودند. ما هنوز واقعاً در مورد منونایت‌ها صحبت نکرده‌ایم، اما آنها در جناح چپ اصلاحات مذهبی بودند.

آنها در جناح رادیکال‌تر اصلاحات مذهبی بودند. جناح رادیکال‌تر پیوریتن‌ها افرادی مانند کواکرها و باپتیست‌ها بودند. آنها برخی از الهیات پیوریتن را می‌گیرند، اما آن را رادیکالیزه می‌کنند، اینطور نیست؟ بنابراین این جناح چپ اصلاحات مذهبی و جناح چپ زندگی پیوریتن‌ها، بر آزادی مذهبی آمریکا نیز تأثیر می‌گذارد، زیرا این افراد شروع به شکوفایی کرده‌اند.

حالا، کواکرها هرگز فکر نمی‌کردند که شکوفا شوند. دو زن اول به خانه فرستاده شدند. سپس، چهار مرد و زن در بوستون کامن به دار آویخته شدند.

بنابراین، آنها احتمالاً شک داشتند که آیا قرار است در این دنیای جدید شکوفا شوند، اما در واقع، آنها واقعاً در رود آیلند و سپس پنسیلوانیا شکوفا شدند، که شد... لقب پنسیلوانیا چیست؟ ما به پنسیلوانیا چه می‌گوییم؟ کسی هست؟ پنسیلوانیا؟ ما به آن ایالت کوئیکر، پنسیلوانیا، ایالت کوئیکر می‌گوییم. آیا قبلاً این را شنیده‌اید؟ ایالت کوئیکر؟ بسیار خب. پس، این ایالت کوئیکر است.

خب، اینم از این. خب، به هر حال، اینجا کلی شکوفایی در جریانیه. خب، باشه

نکته دیگه آزادی مذهبی است؛ اعطای این آزادی مذهبی، به روشنی نشان می‌دهد که دولت می‌تواند منظم باشد. دولت می‌تواند دلسوز باشد. دولت می‌تواند عادل باشد و در عین حال آزادی مذهبی را نیز مجاز بداند.

بنابراین، برای اینکه دولتی از آن نوع دولتی باشد که این افراد سعی در ایجاد آن دارند، نیازی به یکسان‌سازی مذهبی ندارید. شما به آن نیازی ندارید. لازم نیست آن را داشته باشید.

شما می‌توانید یک دولت منظم ایجاد کنید. می‌توانید یک جامعه منظم ایجاد کنید. می‌توانید یک جامعه عادلانه، یک جامعه دلسوز بدون سلطه مذهبی توسط یک گروه مذهبی ایجاد کنید.

سپس، ما همچنین به موضوع آزادی مذهبی اشاره کردیم. ما همچنین به اولین بیداری بزرگ اشاره کردیم. اولین بیداری بزرگ به نوعی به ایجاد زمینه و چارچوبی برای این آزادی مذهبی کمک کرد، زیرا مردم در اولین بیداری بزرگ، افرادی بودند که به جدایی کلیسا و دولت اعتقاد داشتند، چه از دیدگاه انگلیکان و چه از دیدگاه اصلاحات هلندی یا دیدگاه جماعت، اما آنها به جدایی کلیسا و دولت اعتقاد داشتند.

خب، اولین بیداری بزرگ نویدبخش انقلاب آمریکا بود. خب، باشه. و بعد، فقط یک نکته‌ی دیگه به عنوان مقدمه باقی می‌ماند: داریم وارد قرن هجدهم می‌شویم.

این عصر، عصر خرد، عصر عقلانیت است. مطمئناً، دئیسم در آن عصر خرد ساخته شده است. بنابراین، ما در اینجا به یک زمان بسیار عقلانی، یک زمان بسیار معقول، معقولیت مسیحیت، از این قبیل چیزها، وارد می‌شویم.

و بنابراین آن معقولیت مسیحیت، آن افراد به آزادی مطلق مذهبی اعتقاد راسخ دارند. آنها به آزادی مذهبی اعتقاد داشتند. و بنابراین آنها طرفداران واقعی آزادی مذهبی هستند، نه لزوماً از طریق باز کردن کتاب مقدس بلکه آنها از یک دیدگاه معقول، از یک دیدگاه عقلانی، طرفدار آزادی مذهبی هستند.

اینگونه است که مردم متمدن با اجازه دادن به این آزادی مذهبی به جای انطباق مذهبی، در کنار هم زندگی می‌کنند. بنابراین این اولین نکته در مورد واکنش کلیساها است، آن روش معرفی، آزادی مذهبی واقعاً بسیار مهم است. کاری که اکنون می‌خواهم انجام دهم این است که به برخی از کلیساهایی که واقعاً شکوفا شدند، فکر می‌کنم می‌توان گفت، نگاهی بیندازم و زندگی جالبی در زمان انقلاب داشته باشم.

خب، بیایید اول انگلیکانیسم را انتخاب کنیم چون انگلیکانیسم آشکارا خیلی مهم بود. و خب، با انگلیکانیسم چه می‌شود؟ خب. من انگلیکانیسم را انتخاب می‌کنم چون انگلیکانیسم، اگرچه حیاتی و مهم بود، و به شکل‌گیری تفکر بسیاری از افرادی که در موردشان صحبت کردیم، چه سیاسی و چه مذهبی، کمک کرد، اما انگلیکانیسم بیشترین آسیب را در نتیجه انقلاب آمریکا دید.

و شما از این تعجب نمی‌کنید. خب، باشه. بگذارید چند آمار به شما بدهم.

تخمین زده می‌شود که تا پایان جنگ استقلال، حدود ۷۰،۰۰۰ انگلیکان به دلیل بریتانیایی بودنشان به خانه بازگشتند. آنها رعایای وفادار بریتانیا بودند. بنابراین، تخمین زده می‌شود که حدود ۷۰،۰۰۰ انگلیکان اینجا را ترک کرده و به خانه بازگشته‌اند.

تخمین زده می‌شود که در پایان جنگ استقلال، فقط حدود ۱۰ کشیش انگلیکان در تمام مستعمرات باقی مانده بودند. اکنون، من کلیساهایی را در سطح محلی می‌شناسم که بیش از ۱۰ کشیش انگلیکان در یک کلیسا دارند. بنابراین این واقعاً، واقعاً برای کلیسای انگلیکان، جامعه انگلیکان، کلیسای انگلیکان و رهبری انگلیکان ویرانگر بود و واقعاً آسیب دید.

آنقدر دردناک بود که در واقع نام فرقه را تغییر داد. نام فرقه، البته، انگلیکان یا کلیسای انگلستان بود، چون این چیزی بود که به اینجا آمده بود. آنها نام را از انگلیکان یا کلیسای انگلستان تغییر دادند.

آنها آن را به کلیسای اسقفی پروتستان تغییر دادند. بنابراین، آنها از کلمه اسقفی برای نشان دادن نوعی سیاست کلیسا، نوعی سلسله مراتب، اسقفی بودن کلیسای انگلیکان استفاده می‌کنند. اما به عنوان کلیسای اسقفی پروتستان شناخته شد و البته برای بسیاری از مردم که آن را کلیسای اسقفی می‌نامیدند، کوتاه شد.

بنابراین این نشان می‌دهد که چگونه تغییری در این جامعه انگلیکان رخ داده بود که آنها احساس کردند که در واقع باید نام را تغییر دهند زیرا اگر آن اصطلاح را حفظ کنند، کلمه انگلیکان مضر خواهد بود. یا اگر اصطلاح کلیسای انگلستان را درست بعد از پیروزی ما در جنگ انقلابی نگه می‌داشتند و آنها را بیرون می‌انداختند، آن هم خوب نبود. بنابراین، آنها نام را به آن تغییر دادند.

آیا آنها هنوز با اسقف اعظم کاتربری ارتباط دارند؟ آنها هنوز با اسقف اعظم کاتربری ارتباط دارند. این سوال خوبی است، زیرا باید به یاد داشته باشیم که در سیاست کلیسای انگلیکان، اسقف اعظم کاتربری مانند پاپ نیست. در واقع، می‌دانید، پاپ به نوعی بر کلیسای کاتولیک رومی در سراسر جهان حکومت می‌کند.

با این حال، اسقف اعظم کاتربری بیشتر یک فرد در میان افراد برابر است که بر کلیسای انگلیکان حکومت نمی‌کند، اما به کلیسای انگلیکان در جوامع مختلف انگلیکان و غیره که به هم مرتبط هستند، کمک می‌کند. بنابراین بله، کلیساهای انگلیکان، کلیساهای اسقفی که باقی مانده‌اند، هنوز با اسقف اعظم کاتربری ارتباط دارند. اما انگلیکان‌های زیادی باقی مانده‌اند و کشیش‌های زیادی هم باقی مانده‌اند.

بنابراین، این مشکل‌ساز می‌شود. واژه اسقفی صرفاً از شیوه حکومت، نظام اسقفی، سلسله مراتب و نحوه اداره کلیسایشان ناشی می‌شود.

آنها احساس می‌کردند که استفاده از اصطلاح «سیاست کلیسایی» که به نوعی ماهیت کلیسا را تعریف کند مناسب است. چیزی که آنها نمی‌خواستند کلیسای انگلیکان یا کلیسای انگلستان بود. خب، پس کلیسای انگلیکان.

بسیار خوب، حالا، افرادی که باقی مانده‌اند باید یک اسقف داشته باشند. آنها باید کسی را داشته باشند که کلیسای اسقفی باقی مانده را اداره کند. شخصی که آنها انتخاب کردند ساموئل سیبوری بود.

بنابراین، ساموئل سیبوری در واقع اولین اسقف کلیسای اسقفی در آمریکا است. اکنون، او باید برای دریافت مقام کشیشی به اروپا برگردد و این کار را انجام می‌دهد. اما او به مقام کشیشی منصوب شده است، تقدیس شده است و به عنوان اولین کلیسای اسقفی، یعنی اولین رهبر کلیسای اسقفی، به اینجا آمده است.

بنابراین حالا او تصمیم می‌گیرد، ساموئل سیبوری تصمیم می‌گیرد که آنها باید یک کنوانسیون داشته باشند. آنها نیاز داشتند که پس از جنگ انقلاب، اسقفی‌ها را در یک کنوانسیون گرد هم آورند تا سعی کنند مشخص کنند که در آینده به کجا خواهند رفت. بنابراین آن کنوانسیون در سال ۱۷۸۵ برگزار شد.

در سال ۱۷۸۵، اولین گردهمایی کلیسای اسقفی در آمریکا برگزار شد. ساموئل سیبوری اسقف بود و او مسئول بود. حالا، حدس بزنید که این گردهمایی را کجا برگزار کردند.

من نمی‌دانم اولین کنوانسیون خود را کجا برگزار کردند، و شما ممکن است. کسی می‌خواهد حدس بزند؟ فیلادلفیا. به نظر می‌رسید فیلادلفیا شهر مورد نظر برای برگزاری کنوانسیون بود. منظورم این است که باپتیست‌ها، انجمن و پرسبیتی‌ها را به خاطر دارید؟ بنابراین با انگلیکان‌ها یا با اسقفی‌ها، آنها آنجا بودند.

حالا، آنها می‌دانستند که برای رشد و توسعه، به رهبری بیشتری نیاز دارند. بنابراین، آنها دو نفر دیگر را انتخاب کردند و آنها برای تاریخ کلیسای اسقفی بسیار مهم بودند. آنها دو نفر دیگر را انتخاب کردند تا به ساموئل سیبوری در رهبری کمک کنند.

آنها مردی به نام ویلیام وایت را انتخاب کردند و او اسقف پنسیلوانیا شد. البته نه یک منطقه کوچک، بلکه از نظر تعداد اعضای کلیسای اسقفی کوچک، اما از نظر منطقه بزرگ، از نظر وسعت زمین بزرگ. و آنها شخصی به نام ساموئل پرووست را به عنوان اسقف نیویورک انتخاب کردند.

خب، بدیهی است که این یک نام هلندی است. و من، راستش را بخواهید، هرگز به پیشینه ساموئل پرووست نگاه نکرده‌ام، اما جالب است که این کار را روی رایانه‌هایتان انجام دهید، اما نه الان. خب، اما او می‌دانید، بدیهی است که او یک نام هلندی است.

بنابراین من تعجب می‌کنم که آیا او پیشینه اصلاحات هلندی و غیره داشته است، اما او اسقف نیویورک شد. خب، بسیار خب. بنابراین، کاری که این اسقف‌ها باید انجام دهند این است که باید کلیسای اسقفی آمریکا را به نوعی متحد کنند.

آنها باید کلیسای اسقفی را به نوعی شکل دهند. آنها باید آن را به نوعی بسازند. بسیار خب.

بنابراین، سه چیز برای آنها مهم می‌شود وقتی که سعی می‌کنند کلیسای اسقفی آمریکا را شکل دهند. سه چیز وجود دارد که برای آنها بسیار حیاتی می‌شود. بسیار خب.

اولاً، آنها خیلی چیزها را مطابق با روحیه آمریکایی گفتند، اما گفتند در کنوانسیون‌های عمومی ما، وقتی در یک کنوانسیون عمومی کلیسا دور هم جمع می‌شویم، نه تنها کاهنان، بلکه افراد غیر روحانی را نیز برای این منظور گرد هم خواهیم آورد. بنابراین این اولین مورد بود. در آمریکا، وقتی کنوانسیون‌های عمومی خود را برگزار می‌کنیم، قرار است کاهنان و افراد غیر روحانی دور هم جمع شوند تا برای آینده کلیسا تصمیم بگیرند.

حالا که شما، از این تعجب نمی‌کنید. این خیلی... می‌دانید، ما تازه به آزادی سیاسی و مذهبی دست یافته‌ایم. ما آزادی مذهبی داریم.

و بنابراین، شما مطمئناً می‌خواهید که این در زندگی کلیسا نیز صادق باشد. بسیار خب. مورد دوم، و من مثالی برای این موضوع ندارم، اما مورد دوم، کتاب دعا باید کمی تغییر کند تا نیازهای آمریکایی‌ها را برآورده کند.

بنابراین، اعضای کلیسای اسقفی آمریکا قرار نیست برای پادشاه انگلستان یا ملکه انگلستان دعا کنند. آنها اصلاً اینطور نیستند، می‌دانید، ما اینجا در دنیای متفاوتی و واقعیت متفاوتی هستیم. بنابراین باید کتاب دعای عمومی را تغییر دهید تا نیازهای آمریکایی‌ها، این آمریکای جدید را برآورده کند.

بنابراین آنها از نظر عبادت خود روی آن کار می‌کنند. خب، باشه. و سوم اینکه، آنها تصمیم گرفتند که بین اسقفی‌ها در مورد جنگ اختلاف نظر وجود دارد.

و هنوز هم برخی از اعضای کلیسای اسقفی ضد بریتانیایی بودند. برخی از اعضای کلیسای اسقفی طرفدار انقلاب و جنگ بودند. خب.

چیزی که اسقف‌ها تصمیم می‌گیرند این است که ما دیگر نمی‌توانیم این را داشته باشیم. کاری که باید انجام دهیم این است که جنگ تمام شده است. تصمیم گرفته شده است.

این یک ملت جدید است. چه با جنگ انقلاب موافق باشید و چه مخالف، ما باید اینجا متحد شویم. ما باید اینجا برای اسقف‌های آمریکایی صدای مشترکی پیدا کنیم.

بنابراین، بعد از جنگ انقلابی، شفاهای زیادی در بین اسقف‌ها انجام شد. بنابراین، کلیسای انگلیکان متحمل رنج زیادی شد، اما از آن بیرون آمد. و افرادی مانند سیبوری و وایت و پرووست کسانی هستند که به نمی‌دانم، به گرد هم آوردن آن، و شناسایی آن کمک می‌کنند.

آیا در مورد انگلیکان‌ها سوالی دارید؟ آیا در مورد کلیسای انگلیکان، حالا کلیسای اسقفی پروتستان، سوالی دارید؟ بله، پورتر؟ شما گفتید که سیبوری برای انتصاب به مقام کشیشی باید به بریتانیا برمی‌گشت. بله. آیا این هنوز در مورد کلیسای اسقفی صادق است؟ نه، چون حالا، وقتی او منصوب شد و اسقف شد می‌توانست وایت و پرووست را منصوب کند.

بنابراین، در آمریکا، در کلیسای اسقفی، یک اسقف، کشیش را منصوب می‌کند. حال، اسقف نماینده اسقف اعظم کانتربری است، اما اسقف، کشیش را منصوب می‌کند. بنابراین، حالا که اسقف داریم، مشکلی نیست. آنها می‌گویند.

آره. آره، نیکی؟ تو گفتی که پاپ از کلیسای انگلیکان جداست. درسته؟

اما آیا آنها نیز در یک صفحه هستند؟ خیر، پاپ یک شخصیت نیست. کلیسای انگلیکان از نظر سلسله مراتب، کاملاً از کلیسای کاتولیک رومی جدا است. از نظر نحوه اداره کلیسا، به یک معنا، در کلیسای کاتولیک رومی، پاپ کلیسای کاتولیک رومی را اداره می‌کند.

منظورم این است که، بدیهی است که او کمک دارد، اما در کلیسای انگلیکان یا کلیسای اسقفی اینطور نیست. اسقف اعظم کانتربری اکنون اسقف‌های آمریکایی یا آمریکایی‌ها را اداره نمی‌کند. اکنون، ما واقعیت کمی متفاوت داریم زیرا ممکن است برخی از شما به آن تعلق داشته باشید.

نمی‌دانم پیشینه شما چیست، اما در آمریکا، اکنون گروهی از اسقفی‌ها را داریم که کلیسای اسقفی را ترک کرده‌اند و برای اینکه خودشان را معرفی کنند، خود را کلیسای انگلیکان می‌نامند. بنابراین، در حال حاضر، ما دوباره کلیساهای انگلیکان را در آمریکا داریم، اما در ابتدا، به دلیل جنگ انقلابی، نام آن به کلیسای اسقفی تغییر یافت. اما در طول، حدود ۱۰، ۱۵، شاید ۲۰ سال گذشته، اکنون دوباره کلیساهای انگلیکان را در آمریکا داریم.

اما چه انگلیکان باشد و چه اسقفی، آنها به نوعی توسط اسقف اعظم کانتربری اداره نمی‌شوند. اسقف اعظم کانتربری می‌تواند، کشیش به نوعی کشیش ارشد است، می‌تواند به آنها کمک کند، آنها را به انجام کارهای

خاص تشویق کند و غیره، اما چنین امکانی وجود ندارد، اسقف اعظم کانتربری مانند پاپ، بازوی سیاسی ندارد.
بله.

آره، مت. متاسفم. بله.

درست است. همین موضوع در مورد تلاش برای تأسیس کلیسای خود با معرفی آن، نه با کلیسای انگلستان، نیز وجود دارد، که برای مردم اسکاتلند توهین آمیز خواهد بود، یا مثلاً اگر خودتان را کلیسای ایرلند نمی‌نامید. چنین چیزی وجود دارد. بنابراین، به همین دلیل، من نمی‌خواهم با انگلیکن‌ها یا انگلیسی‌ها همذات‌پنداری کنم.

منظورم را می‌فهمید؟ خب، آنجا یک جدایی وجود دارد. بله، در آمریکا هم همین کار را کردند؛ آن را هم انجام دادند. اینجا چیز دیگری هم هست؟ خب.

خب، این انگلیکانیسم است. واکنش آنها به کلیسا این بود. خب، ما زیاد در مورد کلیسای کاتولیک رومی صحبت نکرده‌ایم، بنابراین اینجا جای خوبی برای شروع صحبت در مورد آن است.

خب، خب. اولین چیزی که می‌خواهیم در مورد کلیسای کاتولیک رومی بگوییم این است که در زمان انقلاب آمریکا، آنها یک اقلیت بسیار بسیار کوچک بودند. تعدادی کاتولیک رومی وجود دارند، اما آنها در اقلیت بسیار کوچکی هستند.

با این حال، جایگاه آنها در زندگی عمومی به دو دلیل بهبود یافت. بنابراین جایگاهی که کاتولیک‌های رومی در زندگی عمومی، زندگی مدنی آمریکایی داشتند، به دو دلیل بهبود یافت. اول، به دلیل این فضای آزادی مذهبی یا رهایی مذهبی بهبود یافت.

بنابراین اگر قرار است مذهبی باشیم، اگر واقعاً به آزادی مذهبی، آزادی مذهبی در آمریکا اعتقاد داریم، باید به کاتولیک‌های رومی اجازه شکوفایی بدهیم. ما نمی‌توانیم کاتولیک‌های رومی را سرکوب کنیم. دوم اینکه کاتولیک‌های رومی بودند که در جنگ انقلابی خدمت کردند، در انقلاب جنگیدند و به بیرون راندن انگلستان کمک کردند.

و آنها مردمی بسیار میهن‌پرست بودند. آنها به عنوان مردمی بسیار میهن‌پرست دیده می‌شدند، و به همین دلیل مردم آنها را پذیرفتند و با کمال میل از کمک آنها در مبارزه با انقلاب استقبال کردند. بنابراین، این دو چیز باعث شد که کاتولیک‌های رومی جای پای کوچک اما مهمی در زندگی عمومی آمریکا پیدا کنند.

خب، تقریباً همه چیز از اینجا شروع می‌شود. خب. بعد از جنگ انقلاب، باید کسی باشد که کاتولیک‌ها را رهبری کند.

باید کسی باشد که کاتولیک‌های رومی را اینجا دور هم جمع کند. خب، کسی که این کار را کرد مردی به نام جان کارول بود.

جان کارول رهبر کاتولیک‌های رومی در آمریکا می‌شود، اولین رهبر کاتولیک‌های رومی در آمریکا. بسیار خب. حالا، او، جان کارول، یک اسقف است.

او سرانجام اسقف بالتیمور، مریلند شد. به یاد داشته باشید، مریلند توسط کاتولیک‌های رومی تأسیس نشد، اما به یاد داشته باشید، تعداد زیادی از کاتولیک‌های رومی به مریلند آمدند زیرا مریلند به نوعی پناهگاه کاتولیک‌های رومی تبدیل شد. بنابراین جان کارول در آنجا رهبر می‌شود.

باشه. جان کارول، نه، او یک کشیش است، و سپس به عنوان اسقف منصوب می‌شود و در نهایت اسقف اعظم می‌شود. بنابراین او رهبر آنجا می‌شود.

خب، حالا، کاری که اینجا قراره انجام بدیم اینه که، من فقط دوست دارم این کار رو برای سرگرمی انجام بدم، اما کاری که اینجا قراره انجام بدیم اینه که فقط حدس بزنینم، یه حدس بزنینم، و بعد یه داستان کوچیک دارم که براتون تعریف کنم، اما قراره یه حدس بزنینم. به نظر شما مهمترین شهرهای کاتولیک رومی در آمریکا در این مرحله اولیه، درست بعد از انقلاب در دهه‌های ۱۷۸۰ و ۱۷۹۰ کجا بودن؟ مهمترین شهر کاتولیک رومی که در نهایت یه اسقف اعظم توش باشه کجا می‌تونست باشه؟ اون کسیه که واقعاً داره این کار رو می‌کنه.

خب، اون چی می‌تونه باشه؟ اون، من می‌خوام، اون بالتیمور خواهد بود. اون بالتیمور خواهد بود. بفرمایید.

اون میشه بالتیمور، مریلند، جایی که یه اسقف اعظم هست. باشه. تا اینجا که خوب بوده.

شهرهای دیگر چطور؟ نیویورک هم یکی دیگر از آنها بود. و در نهایت یک اسقف در نیویورک مستقر می‌شد. کاتولیک‌های زیادی در نیویورک بودند، بنابراین این مهم بود.

باشه. یه شهر دیگه؟ فیلادلفیا و بوستون. بوستون و فیلادلفیا هم شهرهای خیلی مهمی هستن که اسقف‌ها توشون هستن.

بوستون تاریخ بسیار جالبی در مذهب کاتولیک رومی دارد که وقتی وارد قرن نوزدهم شویم به آن خواهیم پرداخت. اما یک مکان دیگر هم وجود دارد که در این زمینه بسیار مهم بود، مثلاً دهه‌های ۱۷۸۰ و ۱۷۹۰، از نظر نوع کلیسای کاتولیک رومی و اداره کلیسای کاتولیک رومی. نمی‌دانم کسی از شما قرار است این مکان، این مکان آخر، را حدس بزند یا نه.

بذار ببینیم می‌تونیم چند تا حدس بزنینم، آرون، نه، اما حدس خوبیه. کس دیگه‌ای؟ یه شهر واقعی؟ کسی؟ آره.

حدس خوبیه، اما نه، کاملاً درست نیست. خب، کس دیگه‌ای هم هست؟ یه حدس دیگه هم می‌زنینم. حدسی داره؟

ونهام، ماساچوست؟ نه، ونهام، ماساچوست نه. خب، اتفاقاً، می‌خوای، می‌دونی، من یه داستانی در مورد این دارم که می‌خوام برات تعریف کنم تا بتونی موقع صحبت کردنم یه کم استراحت کنی. اتفاقاً باردستاون، کنتاکی هست.

باردزتاون، کنتاکی. خیلی نزدیک. یک اسقف در باردزتاون، کنتاکی بود.

این اولین اسقف‌نشین غرب است. حال، توجه کنید که اسقف، کنترل کلیسای کاتولیک رومی را از دریاچه‌های بزرگ تا جنوب آمریکا در دست داشت. فقط این را تصور کنید.

این مساحت زیادی برای پوشش دادن است. و از کوه‌های الیگنی تا می‌سی‌سی‌پی. باردستاون به عنوان پایتخت انتخاب شد زیرا در وسط آن، تقریباً در مرکز آن توده خشکی قرار داشت.

خب، این اسقف بیچاره در باردستاون، کنتاکی، باید از دریاچه‌های بزرگ به سمت جنوب سفر کند. او باید از کوه‌های الیگنی تا رودخانه می‌سی‌سی‌پی سفر کند. این تقریباً نیمی از قاره‌ای است که تحت صلاحیت اوست.

خب، این خیلی زمین است. اما من می‌خواهم، اما قرار است این کار را بکنم. راستش را بخواهید، می‌خواهم داستانی در این مورد برایتان تعریف کنم. خب، این هم از این

، این داستان من در مورد باردزتاون، کنتاکی است. و شما می‌توانید در حالی که من داستانتانم را تعریف می‌کنم، استراحت کنید. در باردزتاون، من به مدرسه الهیات آزربری در ویلمور، کنتاکی رفتم.

درست در وسط کنتاکی، نزدیک لکسینگتون، کنتاکی. و بزرگترین صومعه تراپیست جهان وجود دارد که اتفاقاً در باردستاون، کنتاکی واقع شده است. خیلی از جایی که من به مدرسه علوم دینی رفتم دور نبود.

این صومعه جتسیمانی است. و اتفاقاً که افتاد این بود که استاد تاریخ کلیسای من ما را به دوره‌های اعتکاف می‌برد. او کلاسش را به یک دوره اعتکاف به صومعه جتسیمانی می‌برد.

، و اگر اسم توماس مرتون را شنیده باشید، ممکن است صومعه گتسمانی را بشناسید. به خاطر توماس مرتون و اگر چیزی از توماس مرتون نخوانده‌اید، چیزی برای فهرست مطالعه‌تان در تابستان وجود دارد. کوه هفت طبقه و چیزهای دیگر.

اما به هر حال، توماس مرتون راهبی در صومعه جتسیمانی بود، درست در وسط کنتاکی، نه چندان دور، بنابراین، داستان کوتاه من، در حالی که شما اینجا فقط کمی استراحت می‌کنید، این است که ما جمعه شب شنبه و یکشنبه به صومعه جتسیمانی رفتیم. اکنون، فقط مردان می‌توانند از آنجا بازدید کنند، بنابراین فقط مردان کلاس می‌توانند با یک استاد بروند.

تراپیست‌ها به فقر سوگند خورده‌اند، و به اطاعت از راهب بزرگ سوگند خورده‌اند، و همچنین به پاکدامنی، سوگند خورده‌اند. و سپس آنها یک قانون استاندارد سکوت مطلق دارند، که ما آن را جذاب یافتیم. حال راهب بزرگ آشکارا به برخی از راهبان اجازه داده است تا با ما صحبت کنند زیرا ما آنجا بودیم تا در مورد الهیات، الهیات پروتستان در مقابل الهیات کاتولیک، صحبت کنیم.

خب، راهب بزرگ آنجا بود، به بعضی از راهبان گفت که من شما را به این گروه می‌فرستم، همانطور که می‌آیند و همه چیز. اما اولین کاری که راهبان انجام دادند این بود که اطراف را به ما نشان دادند، و بنابراین فقر، شما راه می‌رفتید، هر راهب یک سلول کوچک داشت، و یک تخت و یک صندلی وجود داشت، و بالای تخت یک قفسه کوچک بود که فقط چند نوع وسیله شخصی روی آن بود. عفت این است که وقتی آنها آخرین سوگند خود را یاد می‌کنند، دیگر هرگز زن دیگری را در طول زندگی خود نمی‌بینند، بنابراین آنها هرگز مادر، عمه‌ها، خواهران و هر چیز دیگری را نمی‌بینند.

یک بار سوگند نهایی، فقر و پاکدامنی را یاد می‌کنند، اما بعد از آن اطاعت از راهب بزرگ، اطاعت مطلق از راهب بزرگ را. آنها یک فرقه خاموش هستند که بسیار جالب است. بنابراین، آنها صحبت نمی‌کنند؛ آنها هفت ساعت در روز دارند که در آن سرودهای بزرگ گرگوری را می‌خوانند، اما در یک فرقه کاملاً خاموش صحبت نمی‌کنند، مگر آنهایی که اجازه صحبت با ما را دارند.

خلاصه، هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم، اما ما رسیدیم، صومعه‌ای باشکوه و مجلل بود، اما هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم که جمعه شب رسیدیم، باران شدیدی می‌بارید، تاریک و طوفانی و باران و ابرهای رعد و برق

و همه چیز. خب، به این صومعه زیبا و باشکوه رسیدیم و راهب هر کدام از ما را به اتاق خودمان راهنمایی کرد. هر کدام از ما اتاق کوچک و جداگانه خودمان را داشتیم.

و یادم می‌آید که در اتاقم بودم و تازه شروع به باز کردن چند چیز کرده بودم، و اتفاقاً به در اتاق نگاه کردم، که البته بسته بود، اما بین کف اتاق و ابتدای در، شاید حدود چند اینچ فاصله بود. اتفاقاً نگاه کردم و کسی را دیدم که بیرون اتاقم ایستاده بود. و تنها چیزی که به ذهنم رسید قتل در صومعه بود.

آیا وقت من است؟ خانواده‌ام حتی نمی‌دانند که من اینجا هستم، بنابراین هرگز مرا اینجا پیدا نخواهند کرد. بنابراین، وای، با خودم فکر کردم، اوه، این جالب است. به هر حال، ما خوابیدیم، و صبح روز بعد، دیگر بیدار نشدیم؛ آنها ساعت دو صبح بیدار شدند. ما دقیقاً ساعت دو بیدار نشدیم، اما ساعت پنج بیدار شدیم.

وقتی بیدار شدیم، آنها کارهای زیادی انجام داده بودند و مراسم عشاء ربانی هم داشتند. وقتی ما را بیدار کردند، صبحانه و همه چیز را خورده بودند. بنابراین، من شروع به پرسیدن از دیگر همراهانم در مورد این تجربه کردم و آنها گفتند، اوه، ما هم همین تجربه را داشتیم؛ متوجه شدیم کسی بیرون در ما ایستاده است، بنابراین، از راهب پرسیدیم که این موضوع چیست. و فکر می‌کنم، چه درس دوست‌داشتنی در مهمان‌نوازی زیرا وقتی در صومعه بازدیدکننده دارند، نام بازدیدکننده را روی در می‌نویسند، و سپس تمام شب، یک راهب از دری به در دیگر می‌رود و برای فرد حاضر در آن اتاق به نام دعا می‌کند، و سپس تمام شب را بیدار می‌ماند.

بنابراین، ما هرگز تنها نبودیم، ما همیشه در آن صومعه در تمام طول شب در محاصره دعا بودیم، زیرا راهب تمام شب برمی‌گشت تا برای من و برای هر یک از ما دعا کند. فکر می‌کردم این چیز دوست‌داشتنی‌ای است. اما خب، آخر هفته‌ای داشتیم و آخر هفته بسیار بسیار جذابی بود.

اما چه کسی حدس می‌زند که باردستاون، کنتاکی، حدس شما در مورد یکی از مهم‌ترین اسقف‌نشین‌های کلیسای کاتولیک روم در این دوران باشد؟ این اسمی است که اگر مدام از شما می‌پرسیدیم، فکر می‌کنید کجا بوده احتمالاً هرگز به ذهنتان خطور نمی‌کرد؟ با این وجود، این داستان من از باردستاون، کنتاکی و داستان صومعه من است. خب، این داستان کلیسای کاتولیک روم است و کلیسای کاتولیک روم در اینجا به نوعی در حال تثبیت شدن است. خب، آیا سوالی در مورد انگلیکانیسم، حالا کلیسای اسقفی، یا در مورد کلیسای کاتولیک روم دارید؟ سوالی دارید؟ خب، برای مورد سوم در لیست شما، به شما استراحت می‌دهم. پنج ثانیه استراحت کنید، و سپس مورد سوم را در مورد متدیسم آمریکایی انجام می‌دهیم و می‌بینیم که در متدیسم آمریکایی چه اتفاقی می‌افتد.

خب، وقتی درباره متدیسم آمریکایی صحبت می‌کنیم، باید با نوعی، نمی‌خواهم بگویم، بنیانگذار متدیسم شروع کنیم، چون او بنیانگذار نبود، اما باید با جان وسلی شروع کنیم. خب، این جان وسلی است، و این هم تصویری از وسلی در آنجا، اگر نمی‌دانستید، اما او اینجاست، از ۱۷۰۳ تا ۱۷۹۱. خلاصه، قرار نیست هیچ بیوگرافی از وسلی به شما بدهم، چون او فقط یک بار به آمریکا سفر کرد.

ما قصد داریم بر روی آنچه در آمریکا اتفاق افتاد تمرکز کنیم، اما خلاصه بگویم، جان وسلی یک کشیش، آنگلیکان از آکسفورد بود. او یک سفر تبلیغی به آمریکا و جورجیا داشت، اما مدت زیادی آنجا نبود. بنابراین تمام خدمت او، خدمت مادام‌العمر او، واقعاً در انگلستان، در انگلستان، ایرلند، ولز، اسکاتلند و جاهایی از این قبیل بود.

خلاصه داستان این است که چیزی که جان وسلی کشف کرد این بود که او یک کشیش آنگلیکان است، بنابراین به مقام کشیشی منصوب شده است. او در خدمت کلیسای آنگلیکان منصوب شده است. چیزی که او در کلیسای آنگلیکان کشف کرد، وقتی کشیش شد برایش بسیار وحشتناک بود.

او دریافت که انگلیکان‌ها، وقتی غسل تعمید می‌گرفتند یا وارد کلیسا می‌شدند، ۳۰ سال بعد، ۴۰ سال بعد، ۵۰ سال بعد، متوجه شد که این افراد چیزی بیشتر از روزی که تغییر مذهب دادند یا تأیید شدند یا وارد کلیسای انگلیکان شدند، درباره کتاب مقدس، عیسی و دین نمی‌دانستند. او واقعاً از این موضوع وحشت‌زده شد که به نظرش می‌رسید دین، مسیحیت، باید رشدی در فیض خدا باشد. باید نوعی تمرین فوق‌العاده برای رشد در فیض خدا باشد، و متی ۲۲ به یکی از متون مورد علاقه او تبدیل شد.

شما باید خدا و همسایه‌تان را دوست داشته باشید. و آن ابراز، آن ابراز بسیار غنی دوست داشتن خدا و دوست داشتن همسایه‌تان باید به شما در رشد عظیمتان در تقدس کمک کند. و بنابراین، وسلی شروع به موعظه این پیام کرد.

او شروع به موعظه پیام کرد، و سپس، به مدت ۵۳ سال، احیای وسلی در انگلستان رخ داد، ۵۳ سال. بنابراین، این بیداری همزمان با اولین بیداری بزرگ ما در جریان بود. شباهت‌هایی بین این دو وجود داشت.

و بخشی از چیزی که به این بیداری مذهبی بسیار کمک کرد، سرودهای برادرش چارلز، چارلز وسلی، بود. چارلز وسلی در طول زندگی خود ۶۰۰۰ سرود مذهبی نوشت. سال‌های زیادی بود که او هر روز از زندگی‌اش یک سرود مذهبی می‌نوشت.

و شما برخی از مواردی را که به نوعی به حفظ این جنبش کمک کردند، می‌شناسید. عشق الهی، همه عشق‌ها را تعالی می‌بخشد، یا آیا می‌توانم به عشق منجی علاقه پیدا کنم و غیره؟ پس، گوش دهید که فرشتگان منادی می‌خوانند.

خب، ما قرار نیست آواز بخونیم، اما اشکالی ندارد. اما این بیداری خیلی موفق بود. خب، متدیسم جنبشی بود برای ایجاد اصلاحات در کلیسای انگلیکان.

بنابراین، متدیسم یک فرقه جداگانه نبود. این جنبشی برای اصلاح کلیسای انگلیکان و آوردن حیاتی نو به کلیسای انگلیکان بود. به این ترتیب، می‌توان گفت که جان وسلی بنیانگذار متدیسم بود.

او، به این معنا، بنیانگذار متدیسم بود. اما بنیانگذار یک فرقه جدید نبود. این موضوع بعداً مشخص خواهد شد.

اصطلاح متدیسم زمانی مطرح شد که جان چارلز وسلی و جورج ویتفیلد به یاد آوردند که ویتفیلد هم اهل آکسفورد بوده است. اما وقتی آنها در آکسفورد بودند، این اصطلاح به این دلیل مطرح شد که آنها آنجا دانشجوی بودند و نه تنها برای مطالعه دور هم جمع می‌شدند، اگرچه دلیل اصلی دور هم جمع شدن آنها همین بود. آنها ابتدا برای مطالعه دور هم جمع می‌شدند، اما سپس به مطالعه کتاب مقدس و دعا و خدمت به فقرا در آکسفورد تبدیل شد.

و به این ترتیب مورد تمسخر سایر دانشجویان قرار گرفت. سایر دانشجویان این افراد را متدیست می‌نامیدند.

آنها به طور روشمند زندگی می‌کنند. آنها به طور روشمند دعا می‌کنند. آنها به طور روشمند کتاب مقدس را مطالعه می‌کنند.

پس آنها متدیست هستند. پس آن را به عنوان نشان افتخار پذیرفتند. و گفتند، بله، ما متدیست هستیم.

و این اصطلاحی است که آنها برای جنبش‌های نوسازی خود برگزیدند. اصطلاح کوئیکر را به خاطر بیاورید. اصطلاح کوئیکر در ابتدا یک اصطلاح تمسخرآمیز بود که آنها گفتند، خب، ما این اصطلاح کوئیکر را برای خودمان و همچنین اصطلاحات دیگر می‌پذیریم.

بنابراین اینگونه بود که متدیسم رواج پیدا کرد. قبل از شروع جنگ انقلابی، جان وسلی هشت مبلغ متدیست را قبل از شروع جنگ انقلابی به مستعمرات فرستاد. بنابراین، هشت نفر از آنها به مستعمرات آمدند و قرار بود کلیساهای انگلیکان را احیا کنند.

اما اگر چنین اتفاقی می‌افتاد که آنها فرصت موعظه برای دیگران و جذب مردم به سوی عیسی و غیره را نیز داشتند، این کاری بود که آنها نیز انجام می‌دادند. آنها عمدتاً افراد دوره‌گردی بودند که به اینجا می‌آمدند، مانند جان وسلی. حالا، شما نام هر هشت نفری را که آمدند نمی‌دانید، اما مهمترین نام آن شخص، مهمترین مبلغ مذهبی که آمد، فرانسیس آزیری بود.

خب، اسم فرانسیس آزیری اینه. و اگه کسی از شما چیزی در مورد کالج آزیری یا دانشگاه محل تحصیل من مدرسه الهیات آزیری که به نام فرانسیس آزیری نامگذاری شده، می‌دونه، چرا اون مهم‌ترین کسیه که قبل از جنگ اومده اینجا؟ اینجا با فرانسیس آزیری چه خبره؟ اون مهم‌ترینه چون تنها کسیه که اینجا مونده

، هر هفت مبلغ مذهبی دیگر به خانه بازگشتند زیرا با انقلابی که در اینجا در حال وقوع بود مخالف بودند همانطور که اتفاقاً جان وسلی نیز همینطور. جان وسلی فکر می‌کرد که تلاش ما برای سرنگونی انگلستان با زور وحشتناک است. او این را بسیار وحشتناک می‌دانست.

بنابراین، یک نفر باقی می‌ماند و آن شخص فرانسیس آزیری است. بنابراین فرانسیس آزیری به ریشه‌های متدیست خود وفادار است و پس از جنگ انقلابی، هنوز هم سعی می‌کند به انگلیکان‌هایی که باقی مانده بودند کمک کند. البته تعدادشان زیاد نبود، اما او همچنان خود را در حال موعظه انجیل به هر کسی می‌دید.

بنابراین، فرانسیس آزیری واقعاً به کشیش سیار متدیسم در آمریکا تبدیل شد، درست همانطور که جان وسلی به کشیش سیار در انگلستان تبدیل شده بود. خب. حالا، یک اتفاقی در طول احیای متدیست در انگلستان افتاد، و شما به من بگویید چرا این اتفاق نباید می‌افتاد.

یکی از اتفاقاتی که در جریان احیای متدیست در انگلستان رخ داد این بود که جان وسلی شروع به استفاده از واعظان غیر روحانی در جنبش متدیست خود کرد. بسیار خوب. استفاده از واعظان غیر روحانی کمی مشکوک است، اما جان وسلی شروع به انتصاب کشیش‌هایی برای خدمت به متدیست‌هایی در انگلستان کرد که سعی داشتند احیایی را به کلیسای انگلیکان بیاورند، و شروع به انتصاب کشیش‌ها کرد.

خب. حالا، اون عکس چه مشکلی داره؟ کیه، چه مشکلی داره؟ جان وسلی خودش یه کشیشه. اون یه پیشگوئه.

او یک کشیش است. چه اشکالی در این تصویر وجود دارد؟ درست است. او این مقام را به عهده می‌گیرد، به نوعی، کار یک اسقف را، زیرا فقط اسقف می‌تواند کشیش‌ها را به این مقام منصوب کند.

پاسخ جان وسلی به این حرف این بود که خب، وقتی کتاب مقدس را باز کردم، هیچ تفاوتی بین یک اسقف و یک کشیش ندیدم. یک اسقف، یک کشیش است. یک کشیش، یک اسقف است.

او هیچ تفاوتی نمی‌دید، بنابراین فکر می‌کرد که حق با اوست که این کار را انجام دهد، بنابراین هیچ مشکلی با انجام آن نداشت. این موضوع به محل اختلاف تبدیل می‌شود، اگرچه آنها هرگز او را از کلیسای انگلیکان، از کلیسای انگلستان، بیرون نکردند. در واقع هرگز این کار را نکردند.

او به عنوان یک کشیش انگلیکان از دنیا رفت، بنابراین آنها هرگز او را بیرون نکردند. بسیار خوب. حال، جان وسلی می‌داند که با این متدیست‌های آمریکایی چه ارتباطی دارد؛ با این حال، او باید چیزی بدهد؛ او باید کسی را داشته باشد که او نیز منصوب شده باشد.

او باید کسی را آنجا داشته باشد که متدیست‌ها به عنوان یک رهبر منصوب انجیل به او نگاه کنند. فرانسیس آزبیری یک فرد غیر روحانی بود، بنابراین کاری که جان وسلی انجام داد این بود که یک متدیست بسیار مهم از انگلستان، توماس کوک، را فرستاد. خب، توماس کوک از قبل منصوب شده بود.

او یک کشیش در کلیسای انگلیکان در انگلستان است، و توماس کوک با هدف صریح انتصاب فرانسیس آزبیری به وزارت مسیحیت به آمریکا فرستاده شده است. بنابراین این وظیفه اوست. حال، به یاد داشته باشید، توماس کوک هم اسقف نیست، اما وسلی این بحث بسیار جنجالی را با کلیسای انگلیکان در مورد اینکه چه کسی حق انتصاب دارد، چه کسی اسقف است و غیره، دارد.

بنابراین توماس کوک به دستور وسلی آمد و خلاصه اینکه، او فرانسیس آزبیری را در ۲۴ دسامبر ۱۷۸۴ به مقام کشیشی منصوب کرد. این کنفرانس کریسمس نامیده می‌شود زیرا شب کریسمس بود که فرانسیس آزبیری به مقام کشیشی منصوب شد. کنفرانس کریسمس در بالتیمور، مریلند برگزار شد زیرا بالتیمور به مقر جنبش متدیست در مستعمرات تبدیل شده بود. خب، حالا اگر در محوطه کالج آزبیری یا مدرسه الهیات آزبیری هستید، این یک عکس است. خیلی خوب از آب در نیامد، اما من همین الان این را از گوگل پیدا کردم. این عکسی از آن کنفرانس کریسمس است، و این عکسی از توماس کوک با ردای سفید انگلیکان و دست گذاشتن روی دست فرانسیس آزبیری است، و همچنین دیگر کشیشان در سال ۱۷۸۴ در بالتیمور، مریلند دست روی دست می‌گذارند.

خب، این آغاز رسمی متدیسم در آمریکا بود. خب، خلاصه کلام اینکه، متدیسم از انگلیکانیسم، کلیسای انگلستان یا کلیسای اسقفی جدا نخواهد شد. این جدایی تا بعد از مرگ جان وسلی اتفاق نخواهد افتاد.

وقتی جان وسلی در سال ۱۷۹۱ درگذشت، فرقه‌های متدیست زیادی شروع به شکل‌گیری کردند. برخی از شما ممکن است اینجا متدیست باشید، اما وقتی جان وسلی در سال ۱۷۹۱ درگذشت، شما شروع به شکل‌گیری فرقه‌های متدیست کردید، و حتی در آمریکا هم فرقه‌های متدیست شروع به شکل‌گیری کردند. بخشی از آن داستان طولانی، کوک و اسقف در آمریکا است؛ به دلیل استقلال روح آمریکایی، به نظر جان وسلی می‌رسید که آنها در اینجا کلیسایی را تأسیس می‌کنند.

او بعد از اینکه فرانسیس آزبیری به مقام کشیشی منصوب شد، کمی عصبی بود. جان وسلی هم کمی از کاری که این افراد انجام می‌دادند، عصبی بود و ناگهان، برای اینکه جان وسلی را دچار حمله قلبی کند، آنها حتی شروع کردند به اینکه خودشان را اسقف بنامند. کوک و آزبیری هم شروع کردند به اسقف خواندن خودشان.

اگر خودت را اسقف می‌نامی، انگار کلیسای دیگری در دست داری. من نمی‌دانم آنجا در آمریکا چه خبر است. بنابراین، او آنها را به خانه فراخواند، به آنها گفت که به خانه برگردند، و البته، آنها گفتند، نه ممنون، ما اینجا می‌مانیم، خیلی ممنون.

بنابراین، متدیسم، اما از نظر فنی، فرقه‌های متدیست تا بعد از سال ۱۷۹۱ شروع نمی‌شوند. بنابراین اینگونه بود که متدیسم با فرانسیس آزیری، توماس کوک و دیگران از دوره جنگ انقلابی عبور کرد. اما اکنون، وقتی متدیسم را تحت فشار قرار می‌دهید، متدیسم هنوز در مستعمرات بسیار کوچک است، اما متدیسم در قرن آینده به شدت رشد خواهد کرد.

خب، این داستان متدیسم است. خب، این خیلی خیلی مهم است. خب، حالا سه تا داریم

ما کلیسای انگلیکان، کلیسای کاتولیک رومی و کلیسای متدیسم آمریکایی را داریم. خب، آیا در مورد این سه فرقه، اینکه چطور عمل کردند، چطور از این مخمصه جان سالم به در بردند، چطور با مانور دادن و با پشت سر گذاشتن شرایط سخت، خودشان را از دوره جنگ انقلاب نجات دادند، سوالی دارید؟ خب، چهارشنبه کتاب، یادداشت، اما عمدتاً، منظورم جمعه، کتاب، یادداشت. ما عمدتاً روی کتاب‌هایمان تمرکز خواهیم کرد. و با هم کمی یاد خواهیم گرفت.

جمعه هیچ سخنرانی‌ای برگزار نمی‌شود. همه چیز فقط استقرایی است. روز خوبی داشته باشید. جمعه می‌بینمت.